

# تأثیر نقاشی قرن نوزدهم بر کارل ارف



Carl Orff

بخش دوم



در یادداشت پیشین خواندیم که چطور کارل ارف و دروتی گوئتر در اندیشه بودند که شیوه‌ای آموزشی پدید آورند تا موسیقی همانند حرکت کردن و سخن گفتن به صورت غریزی و بدوی به کودک آموزش داده شود. ارف خیلی به هنرهای صحنه‌ای علاقه داشت و آثار زیادی هم برای صحنه پدید آورد و در ضمن برای نمایشنامه‌هایی چون آنتیگونهی سوفوکلس هم موسیقی نوشته بود و همین تجربه‌ها بود که زمین ذهنش را آماده‌ی کشت ایده‌های برگرفته از هنرهای دیگر می‌ساخت. در نتیجه همواره آماده بود تا هنرهای دیگر را نگاه کند و از آنها درس و ایده بستاند.



یکی از مهم‌ترین ایده‌هایی که هنر سده بیستم را شکل داد، ایده انقلابی پل سزان بود. پل سزان، نقاش پر آوازه فرانسوی، در نیمه اول سده نوزدهم زاده شده بود و وقتی ارف یازده ساله بود، از دنیا رفت. او در دوران پر بار کاری اش چند سبک را آزمود و سرانجام به این نتیجه رسید که باید دست از تلاش چند صد ساله بشر برای باز نمود ژرفا (پرسپکتیو) بکشد. او دیگر نمی‌خواست سنت عظیم نقاشی غربی را ادامه دهد؛ می‌خواست راهی تازه در پیش گیرد و طرحی نو در اندازد.



سزان در جریان مشاهدات و اندیشه‌هایش دریافت که می‌توان تمام فرم‌های موجود در طبیعت را در سه شکل بدوی یا همان بنیانی خلاصه کرد: مکعب، مخروط، و کره. به این ترتیب هر چه می‌خواست بر بوم نقاشی ترسیم کند، اول به قالب این سه شکل درمی‌آورد و سپس آن را بدل به فرم‌های نقاشی می‌کرد و چه شاهکارهایی هم که پدید آورد!

بد نیست به نقاشی پارچ و میوه (Bouilloire et Fruits) نگاهی کنید تا در همان دم دریابید که چطور سزان از هر سه شکل بنیانی که گفته، استفاده کرده است تا میوه‌ها، پارچ، و میز زیرشان را نقش کند.



سزان در جریان مشاهدات و اندیشه‌هایش دریافت که می‌توان تمام فرم‌های موجود در طبیعت را در سه شکل بدوی یا همان بنیانی خلاصه کرد: مکعب، مخروط، و کره. به این ترتیب هر چه می‌خواست بر بوم نقاشی ترسیم کند، اول به قالب این سه شکل درمی‌آورد و سپس آن را بدل به فرم‌های نقاشی می‌کرد و چه شاهکارهایی هم که پدید آورد!

بد نیست به نقاشی پارچ و میوه (Bouilloire et Fruits) نگاهی کنید تا در همان دم دریابید که چطور سزان از هر سه شکل بنیانی که گفته، استفاده کرده است تا میوه‌ها، پارچ، و میز زیرشان را نقش کند.



از آن دوران به بعد، ایده‌ی خلاصه کردن چیزها یا به اصطلاح فنی، فروکاستن مفاهیم، اشیاء، و موجودیت‌ها به هم‌هی رشته‌های علمی و هنری راه یافت.

کارل ارف هم که از دگرگونی‌های هنری پیش از خود غافل نبود، از کار سزبان بهره گرفت تا ایده‌ی موسیقی بنیانی را تکمیل کند. او دریافت که با ابزار موجود نمی‌توان به کودکان موسیقی را به شکلی درس داد که خودشان به صورت غریزی و خودانگیزه آن را بیاموزند و در ضمن قطعه‌هایی که در کلاس‌های موسیقی کودکان استفاده می‌شود، هیچ شباهتی به آن ایده‌ی موسیقی و هنر بنیانی ندارد.



او می‌کوشید تا در خیال خود ساز و قطعه‌هایی  
پدید آورد که بتوان آن را به چند عنصر یا به قول  
سزان به چند شکل بدوی خلاصه کرد.

تلاش او چند سالی پایید و هر بار طعم شکست  
چشید تا این که به قول خاقانی سرانجام اقبالش  
روزی دگر دید. یکی از شاگردانش که به بندر  
هامبورگ رفته بود، بر حسب تصادف به ملوانی بر  
خورد که با خودش سازی از آفریقا آورده بود و  
می‌خواست آن را بفروشد. دوست ارف هم ساز را  
می‌خرد و با خودش به مونیخ می‌برد تا به ارف  
نشانش دهد. ارف با دیدن این ساز درمی‌یابد که  
سرانجام ایده‌ی موسیقی بنیانی‌اش به بار نشسته  
است.



نقل است که وقتی ساز را به نزد ارف در مدرسه می‌برند، از عصر تا پاسی از شب با این ساز بازی می‌کند و همراه همکارانش موسیقی می‌سازد. سازهای تیغه‌دار ارف ظرف مدتی کوتاه به شکل امروز درمی‌آیند و خود ارف و شاگرد قدیمی‌اش، گونیلد کیتمن، دست‌به‌کار می‌شوند تا موسیقی‌هایی مناسب برای این سازها بنویسند. موسیقی‌هایی که ارف برای این سازها نوشت، در واقع همان ایده‌ی شکل‌های بدوی سزان را به شیوه‌ای موسیقایی ممکن می‌کرد: این قطعه‌ها را می‌توان به شکل بنیانی و در همان تلاش اول اجرا کرد و کودک را در وضعیتی قرار داد تا خودش بتواند یاد بگیرد و اجرا کند.





پل سزان از اشکال بدوی استفاده می‌کرد تا فرم‌های نقاشی پدید آورد و ارف هم از سازها و موسیقی‌های بنیانی بهره می‌جست تا به فرم‌های موسیقایی شکل بدهد. البته پل سزان تنها منبع الهام کارل ارف نبود؛ او به‌خوبی می‌دانست که چطور باید از برجسته‌ترین ایده‌ها و پیشرفت‌های دوران درس بگیرد. لیکن یکی از برجسته‌ترین منابع الهام او، همین ایده‌ای بود که پل سزان در سر پرورانده بود. راستش به گمانم مهم‌ترین دلیل پیشرفت بشر همین کار ساده بوده که همواره می‌توانسته است از رشته‌ها و فکرهای دیگران درس بگیرد.

